

## کسب قدرت سیاسی یا دیپلماسی کسب قدرت

مباحث و انشعاب اخیر در ح.ک.ک جدای از تمامی جنبه های تلخ آن و جدای از همه به در و دیوار زدن ها بر سر اثبات اینکه چه کسی حکمتیست است اکنون جنبه های کمیک خود را به نمایش گذارده است . اینک ما باید از مقوله انقلاب در مقابل کسانی دفاع کنیم که خود را حکمتیست می دانند . اینک ما باید از مقوله امکان پذیری سوسیالیزم و کمونیزم در ایران در مقابل کسانی دفاع کنیم که خود را حکمتیست می دانند . امروز ما باید از شوراها و تشکل های اجتماعی برای برقراری سوسیالیزم در مقابل کسانی دفاع کنیم که خود را حکمتیست می نامند . امروز ما باید از منصور حکمت در مقابل کسانی دفاع کنیم که خود را حکمتیست میدانند . کمدی تلخ تر از این در تاریخ حزب وجود داشته است؟

در مسیر مبارزات اجتماعی پدیده هایی قابل تحقق اند که ارتباط منطقی و بنیادی با سیر حوادث و سیر عمومی مبارزه طبقاتی جاری داشته باشند . عینیت یافتن پدیده های مانند انقلاب سرنگونی آشوب یا هر شکل دیگری از بر هم خوردن نظم مستقر ناشی از سبک و سنگین کردن این پدیده ها در ذهن متفکران یا نمایندگان فکری طبقات نیست . سودمندی و یا ویرانگری این پدیده ها در معرفت روشنفکران طبقه متوسط نمیتواند مانع بروز و یا خلق آنها از هیچ گردد . از نگاه تاریخی شکل گیری این پدیده ها تحت تاثیر مکانیزم هایی بسیار عمیق تر از خشن یا متمدنانه بودن این یا آن مقوله است . با بد و بیراه گفتن به انقلاب و جیغ و داد پیرامون کسب قدرت سیاسی از طرق دیپلماتیک نمی توان این واقعبیت را از تئوری های مارکسیستی (از جمله تئوری های حکمت ) حذف نمود که اتفاقا انقلاب نیروی محرکه تاریخ بشر به طور عمومی بوده است . از آغاز تاریخ طبقاتی هدف ها و آرمان های طبقات پیشرو از طریق انقلاب متحقق گردیده و انقلاب در عین اینکه اعلام پایان هر دوره تاریخی است در عین حال زنگ اعلام موجودیت دوره ای تازه در تاریخ است

البته در این جا مراد از انقلاب تحول بنیادی در ساختار سیاسی و اجتماعی اقتصادی جوامع است نه آن اشکالی از شورش ها که به شورش گرسنگان معروف است . در اینجا به تبعات این شورش ها که غارت سوپر مارکت هاست نه تنها ما که هیچ دانشجوی سال اول جامعه شناسی نیز انقلاب اطلاق نمی کند . طبقات بالنده برای کسب قدرت سیاسی و اعمال هزمونی طبقاتی خود در جامعه در لحظات تعیین تکلیف تاریخی تنها با روش سلبی قادر به تحقق خواست خود هستند . این روش چیزی جز انقلاب نیست . هدف بلاواسطه هر انقلابی سپردن قدرت سیاسی در جامعه به طبقات پیشرو و فعال در پروسه انقلاب است بدین ترتیب دست به دست شدن قدرت سیاسی در مبارزه طبقاتی تنها از کانال انقلاب میسر است . روشهای متمدنانه !! مانند اصلاحات از بالا پایین بغل وسط و یا هر جای دیگر ساختار موجود (یا کودتای سیاسی و زدو بند های پارلمانی) و انقلاب در پروسه فعل و انفعالات طبقاتی دو پدیده مقابل یا اختیاری نیستند . بل این دو پدیده روش های مختلف در دوره های متفاوتی از مبارزه طبقاتی هستند . انتخاب نظری هیچ یک به معنای واقعی شدن این انتخاب در مسیر تحول اجتماعی نیست . انتخاب ذهنی جامعه مبتنی بر واقعبیت موجود و فونکسیون تاریخی طبقاتی است . تعیین هر یک از این پدیده ها در کشاکش اجتماعی تابعی است از توازن قوای طبقاتی در دوره مورد نظر . باید توجه داشت که روشهای متمدنانه !! از قبیل ائتلاف های سیاسی اجتماعی و یا پارلمانی در دوره های متعارف حیات اجتماعی ابتدائا موضوعیت خود را بر بستری از مناسبات اجتماعی که خود ناشی از انقلابی اجتماعی بوده است کسب می کند . به طور مثال پیش از انقلاب مشروطه ائتلاف های سیاسی حول پارلمان معنا پیدا نمی کند تنها پس از انقلاب مشروطه و تثبیت پارلمان به عنوان شکل رایج قانون گذاری مبارزه متمدنانه !! پارلمانی معنا می یابد .

به هر رو انقلاب ها در دوره تحولات تاریخی منشأ شکل گیری روش های انسانی در برخورد به معضلات جاری جامعه در دوره های پس از خود هستند .

به طور کلی میتوان گفت گذار از یک شکل معین اجتماعی مبتنی بر تقسیم بندی گروه های اقتصادی و تاریخی به شکل معین دیگر با گروه بندی های متفاوت و تبدیل کمیت معینی از تبدیل و تاثیر به کیفیتی از تغییرات بنیادی محتوای اصلی انقلابات اجتماعی است .

اما محتوای روش های غیر انقلابی کمیتی معین از بده و بستان های اقتصادی و اجتماعی در محدوده یک ساختار تاریخی مشخص است . انتخاب این راه حل به این معنا نیست که این روش شیوه دستیابی به همان اهداف انقلابی با روشهای متمدنانه !! است . این انتخاب در حقیقت هدف خود را نفی تغییرات بنیادی در نظم مستقر قرار داده است یا به عبارتی هدف تغییرات غیر انقلابی تغییراتی سطحی در ساختاری فرسوده است . در مورد مشخص سرمایه داری این روش هدف خود را رفع معایب سرمایه داری و تخفیف استثمار به جای لغو کار مزدی و سوسیالیزم قرار می دهد .

از آنجا که هدف انقلاب ایجاد تغییرات بنیادی در جامعه است انقلاب کارگری نیز هدف خود را تغییر مناسبات بورژوازی قرار میدهد. قدرت سیاسی طبقه کارگر که حقانیت خود را از انقلاب کسب می کند قدم اول در جهت نفی بنیادهای ساخت سرمایه دارانه در جامعه است. هدف تغییرات در چنین انقلاباتی لغو کار مزدی یعنی منشا بی حقوقی کارگران است. کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر صرفاً تغییری در مناسبات حقوقی جامعه نیست چرا که منشأ کار مزدی نه در مناسبات حقوقی سرمایه دارانه بلکه ناشی از روابط واقعی اقتصادی است. از آنجا که کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا هدف خود را در هم کوبیدن و زیر و رو کردن مناسبات اقتصادی و ارگان های سیاسی اعمال این مناسبات تولیدی قرار میدهد نمی تواند در چارچوب مناسبات سیاسی و حقوقی خود بورژوازی متحقق شود.

چنانچه ساختار حقوقی بورژوازی به عنوان مجموعه ایی منبعث از مناسبات مادی در نظر گرفته شود در دوره های انقلابی نمی توان جنبه های متمدنانه آنرا جدا کرد و جنبه های غیرمتمدنانه آنرا به دور انداخت. این مجموعه سیاسی ارگانیزمی واحد است که باید پیش از رفع مناسبات اقتصادی به طور کامل در هم کوبیده شود. ارگان عملی اعمال قدرت سیاسی در جامعه دولت است. دولت انقلابی کارگران "فلسفه وجودی خود را از انقلاب از مبارزه طبقاتی که در طول دوره تحول انقلابی جریان دارد می گیرد". بنا به این تعاریف دولت در دوره های انقلابی نمی تواند ترکیبی از نمایندگان طبقات انقلابی و ضد انقلابی باشد ارگان اعمال قدرت طبقه انقلابی در دوره های تحول ابزار سرکوب نیروهای ضد انقلاب است و نه مجمع فرهیختگان همه طبقات.

تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و حزب رهبری کننده اش منوط به پیش شرط هایی است و در شرایطی که این پیش شرط ها متحقق شده باشد یعنی مجموعه ایی از تضاد های طبقاتی و سیاسی در جامعه حاد شده و طبقه کارگر و حزب رهبری سیاسی اش به عنوان خیر اجتماعی متبلور شوند دیگر بحث بر سر قانونیت بخشیدن به این انتخاب جامعه و یا شریک کردن سایر طبقات در این موقعیت نیست در چنین شرایطی تلاش بر سر تثبیت ارگان های اجتماعی (نه صرفاً حزبی) اعمال اقتدار و در هم کوبیدن تمامی اشکال مقاومت نظم کهنه در جامعه است.

این نگرش که در لحظاتی از انقلاب اجتماعی طبقه کارگر می تواند برنامه سوسیالیستی اش را کنار بگذارد پیش فرض این تئوری راست و سنتی است که طبقه کارگر باید سوسیالیسم اش را بخاطر رم نکردن سایر طبقات کنار بگذارد. کنار نهادن هدف نهایی جنبش کمونیستی کارگری چیزی نیست جز کنار نهادن خود این جنبش.

تبدیل لابی گری سیاسی و رفراندوم به مثابه روشهایی برای تحقق دشوارترین تحول اجتماعی تاریخ یعنی گذر از سرمایه داری به سوسیالیسم پرده آخر از کمدی تک پرده ای "سیاست کسب قدرت" است.